

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه
سال نهم (۱۳۸۷)، ویژه‌نامه عربی، ضمیمه شماره ۱۷

آرایه‌های بدیعی در صحیفه سجادیه*

صدیقه مظفری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

سیدمحمدرضا ابن‌الرسول^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

چکیده

صحیفه سجادیه مجموعه نیایش‌های امام زین العابدین علیه السلام شامل پنجاه و چهار دعاست که شروح مختلفی بر آن نوشته شده است ولی ظاهراً تاکنون هیچ اثری به طور مستقل به بلاغت این ادعیه - اعم از معانی و بیان و بدیع - نپرداخته است.

در مقاله‌ای که پیش رو دارید، نگارندگان بر اساس یک جست و جوی میدانی، آرایه‌های بدیعی اعم از لفظی و معنوی را در صحیفه سجادیه نمونه‌یابی کرده و نشان داده‌اند که:

- ۱- بسیاری از محسنات لفظی و معنوی در صحیفه نمونه دارد.
- ۲- محسنات لفظی به ویژه جناس و سجع در صحیفه پر نمونه است و در واقع نیایشی نیست که از این محسنات تهی باشد.
- ۳- در محسنات معنوی هم به ویژه انواع طباق، مقابله، عکس، مراعات‌النظیر و حسن‌النسق پر نمونه است.
- ۴- از آن‌جا که در نیایش‌ها ماهیت آوایی و موسیقایی عبارات درخور توجه است، در صحیفه سجادیه نمونه‌های آرایه‌های لفظی بیشتر از آرایه‌های معنوی مشاهده می‌شود.

کلید واژه‌ها: امام علی بن‌الحسین (ع)، صحیفه سجادیه، بدیع، آرایه‌های بدیعی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۶/۱۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۴/۴

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: ibnorrasool@yahoo.com

صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه مجموعه‌ای است با پنجاه و چهار دعا و مناجات از امام سجاد علیه السلام (۳۸ - ۹۵هـ) که صرف نظر از فصاحت و بلاغت، در بالاترین درجه از راز و نیاز و سوز و گداز عارفانه است. این نیایش‌ها افزون بر آن که نمایانگر ارتباط ژرف بنده با خداست، دستورالعمل‌های اخلاقی، دینی، خانوادگی، اجتماعی، و حتی نظامی و سیاسی را در بردارد.

این کتاب در بین علما و بزرگان دین به «انجیل اهل بیت» و «زبور آل محمد» شهرت یافته است (ابن شهر آشوب، ۱۳۵۳هـ ص ۱۱۲ و ۱۱۴).

بر این صحیفه پر ارزش نزدیک به هفتاد شرح نوشته شده که علامه آقابزرگ تهرانی در الدررعیه (ج ۱۳، ص ۳۴۵-۳۵۹) آنها را گزارده است.^۱

نگاهی بدیعی به صحیفه

صحیفه سجادیه در میان علمای شیعه به «قرآن صاعد» مشهور است و ادعیه آن در اوج فصاحت و بلاغت است و هنرمندی‌های لغوی، ادبی و بدیعی بسیاری در آن به چشم می‌خورد.

نمایاندن ارزش ادبی و هنری این مناجات‌ها منوط به زیبایی‌شناسی عبارت‌های آن است و بخش قابل توجه این زیبایی‌ها در بازشناسی آرایه‌های بدیعی نهفته است که این مقاله به برخی از آنها پرداخته است.

با توجه به بررسی‌های انجام شده به نظر می‌رسد تاکنون تحقیق مستقلی در این موضوع صورت نگرفته و جای این موضوع در میان پژوهش‌های حوزوی و دانشگاهی خالی است، هرچند در برخی از شروح صحیفه سجادیه در موارد معدودی به نکته‌های بلاغی و گاه بدیعی عبارت‌های آن اشاره شده است.

البته خواننده گرامی خود اذعان دارد برای پژوهش‌ورزی آشنا با زبان عربی که با قرائت این مناجات‌ها بی‌اختیار مجذوب معانی بلند، و مفتون سحرانگیزی آنها می‌شود،

چه دشوار است که فارغ از این جذب و افتنان از یک سو، و با استحضار بیش از دو صد محسنه از سوی دیگر به رصد نمونه‌های هر یک از این محسنات پردازد. به هر روی بر آن شدیم تا شمه‌ای از آن را - به گونه‌ای که در چارچوب مقالتی بگنجد - واگوییم.^۲

پیش از ورود به بحث، یادآوری چند نکته بایسته می‌نماید:

- در این مقاله آرایه‌های بدیعی - اعم از لفظی و معنوی - از عبارات‌های صحیفه سجادیه استخراج و به صورت الفبایی ارائه شده است.

- از آن جا که در نیایش‌ها ماهیت آوایی و موسیقایی عبارات درخور توجه است، در این مقاله هم نخست آرایه‌های لفظی و سپس آرایه‌های معنوی آورده شده است، اگر چه ممکن است در این روش، ترتیب اهم و مهم رعایت نشده باشد.

- هر چند بسیاری از آرایه‌ها برای خوانندگان آشنا با بدیع روشن است، اما لازم دیدیم آنان را از مراجعه به کتب بدیع مستغنی کرده در یکی دو سطر تعریف هر آرایه را یادآور شویم.

- در تعریف آرایه‌های بدیعی از فرهنگ بلاغی و ادبی تألیف ابوالقاسم رادفر استفاده کرده‌ایم، مگر آن که داخل متن به مرجع دیگری تصریح شده باشد.

- در ترجمه ادعیه نیز بیشتر از ترجمه علامه فقید شعرانی بهره برده‌ایم.

- از آن جا که شرح ریاض السالکین تألیف سیدعلیخان مدنی شیرازی یکی از کامل‌ترین و مشهورترین شرح‌های صحیفه است، از بین شروح صحیفه بیشتر بر این شرح تأکید داشته و از آن استفاده کرده‌ایم.

- برخی از آرایه‌ها در یک نمونه تداخل دارند و از نگاهی مثال یک آرایه، و از نگاهی دیگر نمونه آرایه دیگری به شمار می‌روند؛ این موضوع در دیگر کتب بدیعی هم مشاهده می‌شود و ظاهراً از آن گریزی نیست.

- از ذکر مباحثی مانند «تتمیم»، «تذیل»، و «تعریض» که در صحیفه نمونه‌های آنها یافت شد، به علت این که بعضی از صاحب‌نظران، آنها را از حوزه علم معانی به شمار می‌آورند، خودداری کردیم.

محسنات لفظی

به ابزاری که جنبه لفظی دارند و موسیقی کلام را از طریق روابط آوایی ایجاد و یا افزون می‌کنند، صنعت لفظی می‌گویند. در این شاخه، هدف این است که متوجه شویم، گاهی انسجام کلام ادبی بر اثر روابط متعدد آوایی و موسیقایی بین کلمات است، یعنی آن رشته نامرئی که کلمات را به هم گره می‌زند و بافت ادبی را بوجود می‌آورد، ماهیت آوایی و موسیقایی دارد. (شمیسا، ۱۳۶۸، ص ۱۳)

ازدواج

آن است که افزون بر سجع و قافیه، در میان نظم و نثر کلماتی آورده شود که در حرف روی مطابق باشد. نمونه‌هایی از این صفت در صحیفه سجادیه به شرح زیر است:

(أ) وَ اسْرَحْنَا فِي مُلْكِ الْأَبَدِ، إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ (دعا ۳، ف ۵)، (و ما را از ملک جاویدان کامران برخوردار دار که تویی یکتا و یگانه بی‌نیاز).

شاهد در واژه «الأحد» است که بدون آن هم، سجع تمام است.

(ب) وَ عَافِنِي عَافِيَةً كَافِيَةً شَافِيَةً عَالِيَةً نَامِيَةً، عَافِيَةً تَوْلَدُ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ، عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (دعا ۲۳، ف ۲)، (و مرا از رنج دور دار و بهبودی کامل عطا کن موجب تندرستی که پیوسته در فزونی بود و برومند گردد، عافیتی که از آن در تن و جان من در دنیا و هم در آخرت عافیت کامل خیزد).

شاهد در «کافیة و عالیة» است که بدون ذکر آن هم سجع، درست است.

اقتباس^۳

آن چنان است که کلام متضمن آیه یا حدیثی باشد، اما گوینده اشاره ننماید که از قرآن یا حدیث است، بلکه از سیاق کلام چنان مستفاد شود که مجموع یک کلام است. نمونه‌ها:

أ) وَلَا تَجْعَلْنِي فِي أَهْلِ الْعُقُوقِ لِلآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (دعا ۲۴، ف ۱۱)، (و مرا از آن گروه مگردان که با پدران و مادران بدرفتار بودند، روزی که هر کس کیفر کردار خویش ببند و بر کسی ستم نشود).

در عبارات فوق، اقتباس از آیه وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (جائیه ۴۵: ۲۲)، مشهود است.

ب) وَاهْدِنِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَسْلَمٌ (دعا ۱۴، ف ۱۳)، (و مرا به راست‌ترین راه هدایت فرما و در درست‌ترین عمل‌ها بگمار).

در نمونه فوق هم اقتباس از آیه شریفه إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (اسراء ۱۷: ۹)، نمایان است.

براعت استهلال

در اصطلاح ادب، براعت استهلال عبارت از آن است که در دیباچه کتاب یا آغاز نامه یا مطلع قصیده، الفاظی متناسب آورند که بر مقصود اصلی کتاب یا نامه یا قصیده و غیر آن دلالت کند و ذهن خواننده یا شنونده از پیش بدان آشنا شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنَا طُولَ الْأَمَلِ، وَقَصِّرْهُ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ، حَتَّى لَا نُؤْمَلَ اسْتِمَامَ سَاعَةٍ بَعْدَ سَاعَةٍ، وَلَا اسْتِيفَاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ، وَلَا اتِّصَالَ نَفْسٍ بِنَفْسٍ، وَلَا لُحُوقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ (دعا ۴۰، ف ۱). (خدایا درود بر محمد و آل او فرست و ما را از آرزوهای دور و دراز نگهدار و به درست‌کاری، امید ما را کوتاه گردان چنان که آرزو نکنیم ساعتی را به ساعت دیگر رسانیم و روزی را به روز دیگر بریم، یا دمی را به دم دیگر پیوندیم و گامی پس از گامی برداریم).

این فقرات در ابتدای دعای امام علیه السلام، در هنگام یاد مرگ و زمانی که خبر وفاتی به ایشان می‌رسید، آمده است.

ترصیع

آن است که سخن را به چند بخش تقسیم کنند و هر لفظی را در برابر لفظی بیاورند که در وزن و حرف آخر متفق باشند.

أ) وَلَا أُفْتَرِنَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَسُعِي، وَلَا أُطْعَيْنَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَجُدِي (دعا ۲۰، ف ۱۴)، (و تنگدست نگردم با آن که گشایش کار من از دست تو بر آید و سرکشی نکنم چون دارایی من از توست).

ب) أَنْتَ الَّذِي قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا، وَيَسِّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَيْسِيرًا (دعا ۴۷، ف ۱۳)، (هر چیز را اندازه مقرر کردی و برای آسانی هر یک را آماده کاری ساختی).

تشابه الأطراف

آن است که متکلم لفظ آخر بیت را در اول بیت دیگر اعاده کند، یا لفظ آخر مصراع را در اول مصراع دیگر بیاورد (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۶)، و در نثر آن است که لفظ آخر فقره را در اول فقره دیگر بیاورند.

حَمْدًا ظَاهِرُهُ وَفَقُّ لِبَاطِنِهِ، وَبَاطِنُهُ وَفَقُّ لَصِدْقِ النِّيَّةِ (دعا ۴۷، ف ۴۳)، (سپاسی که بیرون و درونش مانند هم و با نیت صادق جفت باشد).

فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَلَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ (دعا ۹، ف ۵)، (جنبش ما به نیروی توست و از خود نیرو نداریم مگر به مددکاری تو).

تلمیح

آن است که گوینده در نظم یا نثر برای اثبات مطلب خود به آیه یا حدیث یا مثل یا قصه مشهوری اشاره نماید.

تلمیح به آیه‌ای از قرآن و اشاره به حادثه‌ای مشهور:

فَإِذَا صَافَّ عَدُوَّكَ وَعَدُوَّةَ فَقَلَّلَهُمْ فِي عَيْنِهِ، وَصَغَّرَ شَأْنَهُمْ فِي قَلْبِهِ، وَ أَدِلَّ لَهُ مِنْهُمْ، وَلَا تُدَلِّهِمْ مِنْهُ (دعا ۲۷، ف ۱۵)، (و چون با دشمنان تو که هم دشمن اویند هم‌آورد شود، آنها را

در نظر او اندک نمای و کار آنها را در دل او کوچک گردان، او را بر آنها چیره ساز و آنان را بر او چیره مکن).

عبارت «فَقَلَّلَهُمْ فِي عَيْنِهِ، وَصَغَّرَ شَأْنَهُمْ فِي قَلْبِهِ» از سویی به آیه شریفه إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ ... (انفال ۸: ۴۳)، و از دیگر سو به جنگ بدر اشاره دارد که خداوند با فرستادن ملائکه، به کمک مسلمانان شتافت و شمار مسلمانان را با آن که اندک بودند در نظر مشرکان زیاد جلوه داد و شمار مشرکان را که زیاد بودند، در نظر مسلمانان اندک جلوه داد و این موجب پیروزی مسلمانان شد. بنابراین اقتباس لفظ و معنی نیز از آن استفاده می‌شود.

اشاره به حدیث:

وَحَلَّنِي بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ، وَالْبِسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكَظْمِ الْغَيْظِ، وَإِطْفَاءِ النَّارِ، وَزَمَّ أَهْلَ الْفِرْقَةِ، وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ (دعا ۲۰، ف ۱۰)، (و مرا به زیور صلاح آراسته گردان، و خلعت پارسایی ببوشان ... تا رنجیدگان را آشتی دهم و اصلاح ذات البین کنم).

اشاره به این حدیث پیامبر (ص) دارد که «إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» (مجلسی، بی تا، ج ۷۵، ص ۲۴).

حسن انتها

حسن مقطع یا حسن ختام، در علم بدیعی عبارتند از پایان سخن را به خوش‌ترین عبارت آراستن چنان که اثری خوش در خاطر شنونده گذارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (دعا ۱۹، ف ۷)، (خدایا درود بر محمد و آل او فرست و از برکات آسمانها و زمین ما را برخوردار گردان که تو بر هر چیزی توانایی).

دعا را با درود بر پیامبر و خاندان او و درخواست برکات زمینی و آسمانی و وصف حضرت حق به توانایی بر برآوردن نیاز ختم کرده است. در اکثر ادعیه صحیفه حسن ابتدا و حسن انتها رعایت شده است.

جناس

جناس - که بدان تجنیس، تجانس و مجانسه نیز اطلاق می‌گردد - آن است که گوینده چند کلمه را که شباهت لفظی و اختلاف معنوی دارند، در نظم و نثر بیاورد.

جناس تام

آن است که دو رکنش از چهار جهت متفق باشند؛ اتفاق در عدد حروف الفبا، و در انواع آنها، اتفاق در ترتیب حروف، و در اعراب و حرکات و سکونات آنها؛ ولی از نظر معنی مختلف باشند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ (دعا ۴، ف ۳۴)، (سلام بر تو ماهی که از هر جهت بی‌گزند و آزار بودی).

واژه «سلام» مصداقی از جناس تام است چون سلام اول به معنی درود و سلام دوم به معنی بی‌آزار و امن است.

اگر واژه مکرر در جناس تام از یک نوع باشد، مثل آن که هر دو اسم یا هر دو فعل یا هر دو حرف باشند، آن را جناس مماثل هم گویند. بنا بر این مثال ذکر شده از نوع جناس مماثل هم است.

جناس زاید

آن است که در یکی از دو رکن، حرفی زاید بر دیگری باشد و آن زیاده یا در اول است یا در وسط یا در آخر است و گاه باشد که در آخر یکی از آنها بیش از یک حرف زاید باشد. آن که یک حرف در آخر زیاده باشد مطرف، و آنچه را زیاده بر یک حرف باشد، مذیل خوانند (گرگانی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۰).

وَأَجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَفِي رِضَاءِ سَاعِينَ (دعا ۷، ف ۶۳)، (ما را شنوا و فرمانبردار او گردان که در تحصیل خشنودی او بکوشیم).

جناس لاحق

آن است که دو رکنش در یک حرف بعید المخرج اختلاف داشته باشند و مورد آن می‌تواند در اول یا وسط یا آخر کلمه باشد.

یکی آن که دو حرف مختلف در اول متجانسین قرار بگیرند، مانند:

أ) مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي فِي حَشْرِي وَنَشْرِي (دعا ۵۳، ف ۷)، (ای مولای من و مرا در (روز) بر انگیختن و زنده شدنم (برای حساب و باز پرسی) رحم کن) (صحیفه کامله سجادیه، ترجمه فیض، ۱۳۷۵، ص ۳۹۷).

حروف «حاء» و «نون» در «حشری» و «نشری» نه متحد المخرج‌اند و نه متقارب المخرج.

دیگر آن که حروف مختلف، در وسط آن دو واژه باشد، مانند:

ب) أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهْمَاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْرَعُ فِي الْمُلَمَّاتِ (دعا ۷، ف ۴)، (آن تویی که در حوادث غم‌انگیز تو را می‌خوانند و در پیش آمده‌های ناگوار به تو پناه برند).

سوم آن که حروف مختلف در آخر متجانسین واقع شود، مانند:

ج) وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرَّعْدِ (دعا ۳، ف ۱۴)، (و آن که از آواز راندن او بانگ رعد برخیزد و چون ابر به تازیانه او روان شود برق‌های صاعقه‌زا درخشیدن گیرد).

شاهد در «زجر» و «زجل» است مشروط بر این که ضمیر در «زجره» را مانع ندانیم.

جناس مضارع

آن است که دو رکنش در یک حرف قریب المخرج، مختلف باشند و آن مورد اختلاف شاید در اول یا وسط یا آخر باشد.

أ) وَ أَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا، الْجَسِيمُ أَمَلًا (دعا ۳۲، ف ۹)، (و منم بنده‌ای اندک‌عمل و بسیار طمع).

شاهد در «عملاً» و «أماً» است. «عین» و «همزه» هر دو از حروف حلقی اند.
 ب) وَلَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِّذِكْرِكَ فِيمَا أُوَيْتَنِي، وَلَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أُبْلِيْتَنِي (دعا ۲۱،
 ف ۸)، (به سبب نعمت هایی که عطا کرده ای، از یاد خود فراموشی ام مده و به علت آن
 چه احسان کرده ای، مرا غافل مگردان).

شاهد در «أُوَيْتَنِي» و «أُبْلِيْتَنِي» است و «باء» و «واو» از حروف شفوی اند.
 ج) أَنْتَ الَّذِي ابْتَدَأْتَ وَاخْتَرَعْتَ، وَاسْتَحْدَثْتَ وَابْتَدَعْتَ (دعا ۴۷، ف ۲۱)، (تویی که آفرینش را
 بنیاد نهادی و جهان را پدید آوردی و نوساختی).
 شاهد در «ابتدأ» و «ابتدع» است و «همزه» و «عین» هر دو از حروف حلقی اند.

جناس مصحّف

آن است که ارکان جناس در کتابت یکی بوده، در تلفظ و نقطه گذاری مختلف باشند
 و به آن جناس خط نیز گفته اند.

أ) وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغَرْبَةِ، وَمَحَلَّ النَّأْيِ عَنِ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَمَوْضِعِ رِجْلِهِ (دعا ۲، ف ۱۶)،
 (و سوی شهر غربت هجرت کرد، از وطن و اهل و خانه و زادگاه و سایر دلبستگی ها
 دوری گزید).

ب) سُبْحَانَكَ لَا تُحَسُّ وَلَا تُجَسُّ وَلَا تُمَسُّ (دعا ۴۷، ف ۲۷)، (منزهی تو! به حس در
 نمی آیی و لمس تو را در نیابد و دست به تو نرسد).

جناس مقلوب

و آن عبارت است از این که دو لفظ متجانس در ترتیب حروف مختلف باشند و در
 باقی متحد.

أ) وَاجْعَلْ ثَنَائِي عَلَيْكَ، وَ مَدْحِي إِيَّاكَ، وَ حَمْدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالَتِي (دعا ۲۱، ف ۹)،
 (توفیق ده که همیشه ثنای تو گویم و سپاس تو گذارم).

ب) وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مَتَاقِيلَ الْمِيَاهِ، وَ كَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا (دعا ۳،
 ف ۱۶)، (و آنها که وزن آبها و پیمانانه بارانهای بسیار و پی در پی را به آنها آموخته ای).

جناس لفظی

آن است که متجانسین در کتابت مخالف، و در قرائت موافق باشند. البته باید از اختلاف در مخارج حروف، تسامحاً صرف نظر کرد؛ مانند:

اللَّهُمَّ اسْقِنَا سَقِيًّا ... وَ تُنْبِتُ لَنَا بِهِ الزَّرْعَ وَ تُدْرِبُ بِهِ الضَّرْعَ (دعا ۱۹، ف ۵)، (خدایا، ما را سیراب گردان سیراب کردنی که ... و درختان را برویانی و نرخ‌ها را در همه شهرها ارزان کنی).

جناس مکرر

جناس مکرر - که آن را جناس مزدوج و مردد نیز گویند - آن است که دو رکن جناس را در آخر سجع‌های نثر یا در آخر آیات، پهلوی هم آورده باشند.

مَوْلَايَ وَ اَرْحَمُنِي فِي حَشْرِي وَ نَشْرِي (دعا ۵۳، ف ۷)، (ای مولای من در روز رستاخیز بر من رحم فرما).

این نوع جناس - چنان که مشاهده می‌شود - ممکن است با جناس‌های دیگر تداخل داشته باشد.

جناس اشتقاق

از فروع جناس است. صنعت اشتقاق آن است که در نظم یا نثر الفاضلی را بیاورند که حروف آنها متجانس و به یکدیگر شبیه باشد، خواه از یک ریشه مشتق شده باشند یا از یک ماده مشتق نشده باشند؛ اما حروف آنها چندان شبیه و نزدیک به یکدیگر باشد که در ظاهر توهم اشتقاق شود و قسم دوم را شبه اشتقاق نیز می‌گویند. جناس شبه اشتقاق را تجنیس مشابهت یا جناس مطلق نیز نامیده‌اند.

مثال برای جناس اشتقاق (با یک معنی):

أ) وَيَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ فِي قَصَصِهِمْ إِلَى شَهَادَاتِ الشَّاهِدِينَ (دعا ۱۴، ف ۱)، (ای کسی که برای تحقیق حال ایشان به گواهی شاهدان نیاز نداری).

مثال برای جناس اشتقاق (با دو معنی):

ب) فَاسْأَلِ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكَ ... أَنْ يَجْعَلَكَ هَلَالًا بَرَكَةً لَا تَمَحُّهَا الْأَيَّامُ ... هَلَالًا أَمْنًا وَ
 إِيْمَانًا وَ نِعْمَةً وَ إِحْسَانًا وَ سَلَامَةً وَ إِسْلَامًا (دعا ۴۳، ف ۴-۶)، (پس می‌خواهم از خداوند که
 پروردگار من و توست... تو را ماهی خجسته گرداند که با گذشتن روزها خجستگی آن
 پایدار ماند... ماه نوبی که امن و ایمان در بر دارد و به نعمت و احسان و تندرستی
 و اسلام ممتاز است).

جناس شبه اشتقاق

تعریف این جناس در جناس اشتقاق آمده است.

سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَّرُّونَ الَّذِينَ أَوْجِبْتَ إِيَابَتَهُمْ (دعا ۱۰، ف ۴)، (پاکا! خداوندا! ما
 فروماندگانیم و تو اجابت فروماندگان را واجب کردی).
 دو کلمه «أَوْجِبْتَ» و «إِيَابَتَهُمْ» از یک ماده مشتق نشده‌اند اما حروف آنها چندان به
 هم شبیه است که توهم اشتقاق می‌رود.

رد العجز علی الصدر

آن است که کلمه اول بیت یا فقره را تکرار کنند و این تکرار به سه قسم متصور
 است: یکی همان لفظ که در صدر آورده‌اند، در عجز نیز بیاورند؛ دیگر آن که در عجز
 به طریق تجنیس بیاورند؛ سه دیگر آن که در عجز به طریق اشتقاق بیاورند.

أ) أَدْعُوكَ فَتُجِيبُنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ تَدْعُونِي (دعا ۵۱، ف ۱۱)، (هرگاه تو را
 می‌خوانم تو زود مرا اجابت می‌کنی، اما وقتی تو مرا می‌خوانی، من دیر پاسخ می‌دهم).
 ب) السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ (دعا ۴۵، ف ۳۴)، (سلام بر تو ماهی که
 از هر جهت بی‌گزند و آزار بودی).

سجع

سجع در اصطلاح آن است که نویسنده یا گوینده در کلام خود کلماتی آورد که در وزن یا حرف آخر یا هر دو متفق باشند. سجع بر سه قسم است: سجع مطرف، سجع مرصع و سجع متوازی.

سجع مطرف

آن است که فواصل در وزن اختلاف، و در روی اتفاق داشته باشند. گفتنی است نوع حرکت کوتاه یا کشیده قبل از روی در زبان عربی مورد توجه نیست.

(أ) وَ بَلَغَ بِيَمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانَ، وَ اجْعَلْ يَقِيْنِي أَفْضَلَ الْيَقِيْنِ (دعا ۲۰، ف ۱)، (ایمان مرا به کامل ترین مرتبه رسان و یقین مرا بهترین یقین گردان).

(ب) وَ تَخْرُجُ بِهِ مَا هُوَ آتٍ، وَ تَوْسَعُ بِهِ فِي الْأَفْوَاتِ (دعا ۱۹، ف ۳)، (و آنچه روییدنی است بیرون آری و روزی ها را فراخ گردانی).

سجع مرصع

آن است که تمام یا اکثر الفاظی که در یکی از دو قرینه است، در قرینه دیگر آمده باشد و در وزن و روی هم توافق داشته باشند.

(أ) وَلَا تُشَقِّنَا بَضِيْفَاتِهِ، وَلَا تُخْرِنَا بَزِيَارَتِهِ (دعا ۴۰، ف ۴)، (و به میزبانی او ما را بدبخت مکن و در ضیافت او آبروی ما را مریز).

شاهد در «لَا تُشَقِّنَا» و «لَا تُخْرِنَا»، و نیز در «بَضِيْفَاتِهِ» و «بَزِيَارَتِهِ» است.

(ب) وَ عَرَفْتَهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَ عَلَّمْتَهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ بَصَّرْتَهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ (دعا ۲۷، ف ۳)، (و هر چه را نمی‌شناسند به آنها بشناسان و هر چه نمی‌دانند به آنها تعلیم ده و هر چه بینشان بدان نمی‌رسد به آنها بنمای).

شاهد در «عَرَفْتَهُمْ»، «عَلَّمْتَهُمْ» و «بَصَّرْتَهُمْ»، و نیز در «يَجْهَلُونَ»، «يَعْلَمُونَ» و «يُبْصِرُونَ» است.

سجع متوازی

آن است که دو کلمه آخر قرینه آن در وزن و حرف روی هر دو موافق باشند.

(أ) اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ أَجَلِي، وَ حَقِّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي (دعا ۲۰، ف ۲۸)، (خدایا پایان عمر من به آمرزش تو انجامد و آرزوی بخشایش تو بر من تحقق یابد).

(ب) وَ يَا مَنْ رَضِيَ مِنْ فِعْلِهِمْ بِالْيُسْرِ، وَ مَنْ كَفَى قَلِيلَهُمْ بِالْكَثِيرِ (دعا ۱۲، ف ۱۰)، (ای کسی که به اندک عمل از ایشان خرسندی و نیکی را به ثواب بسیار پاداش می‌دهی).

لزوم ما لا يلزم

آن را اعنات و التزام و تضییق و تشدید نیز نامند و آن است که متکلم پیش از حرف روی یک یا چند حرف و حرکت را تکرار کند با آن که قافیه و سجع بدون آن تمام باشد.

وَ أَجْرٍ مِنْ أَسْبَابِ الْحَلَالِ أَرْزَاقِي، وَ وَجْهٍ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ إِنْفَاقِي (دعا ۳۰، ف ۳)، (و از راه حلال روزی مرا مقرر کن و به خرج کردن در خیرات موفق فرما).

ما لا يستحيل بالانعكاس

آن است که عبارت نثر یا نظمى بطور کلی خاصیت قلب کل را داشته باشد؛ به عبارت دیگر، مقلوب کلمه یا جمله یا مصراع یا بیتی همان کلمه یا جمله یا مصراع یا بیت گردد.

(أ) إِلَهِي امْدُدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ، وَ زِدْ لِي فِي أَجَالِهِمْ، وَ رَبِّ لِي صَغِيرَهُمْ، وَ قَوْلِي ضَعِيفَهُمْ، ... وَ أَدْرِ لِي وَ عَلَيَّ يَدِي أَرْزَاقَهُمْ (دعا ۲۵، ف ۲)، (خدایا عمر آنها را دراز گردان و کوچک آنها را برومند و ناتوان آنها را نیرومند کن ... و روزی من و روزی آنها را به دست من به فراخی عطا کن).

(ب) وَ لَأَ تَجْعَلَ مَاءَهُ عَلَيْنَا أُجَاجًا (دعا ۱۹، ف ۶)، (خدایا مبادا که آب آن به کام ما تلخ گردد).

شاهد در واژه‌های «و قو» و «یدی» و «اجاجاً» است. که اگر این عبارت‌ها را از آخر هم بخوانیم، همان حاصل می‌شود. ناگفته نماند که بیشتر مصادیق این صنعت در کلام فصحا ناخودآگاه پیش می‌آید و متکلم - بر خلاف پدیدآورندگان متون مصنوع - عمدی در کاربرد آنها ندارد.

موازنه

مماثله یا موازنه آن است که تمام اجزای جمله یا برخی از آنها در وزن متحد، و در قافیه و سجع مختلف باشند.

أ) اللَّهُمَّ اخْلُلْ مَا عَقَدَ، وَ افْتُقْ مَا رَتَقَ (دعا ۱۷، ف ۱۲)، (خدایا! هر چه او بندد، تو بگشای، و هر چه او پیوند دهد تو بگسل).

واژه‌های «عَقَدَ» و «رَتَقَ» در وزن متفق اما در سجع مختلف‌اند. «اخْلُلْ» و «افْتُقْ» هم چنین است.

ب) وَ اجْعَلْ آبَاءَنَا وَ أُمَّهَاتِنَا ... مِنْهُ فِي حِرْزِ حَارِزٍ، وَ حِصْنِ حَافِظٍ، وَ كَهْفِ مَانِعٍ (دعا ۱۷، ف ۱۰)، (پدران و مادران و ... را در دژی محکم و حصاری استوار و پناهگاهی امن محفوظ دار).

واژه‌های «حَارِزٍ» و «حَافِظٍ» و «مَانِعٍ» در وزن متفق اما در سجع مختلف‌اند. «حِرْزٍ» و «حِصْنٍ» هم چنین است.

محسنات معنوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بدیع معنوی، بحث در شگردهایی است که موسیقی کلام را افزون می‌کنند و آن بر اثر ایجاد تناسبات و روابط معنایی خاصی بین کلمات است و به طور کلی از وجوه تناسب معنایی بین دو یا چند کلمه برجسته می‌شود (شمیسا، ۱۳۶۸، ص ۱۳).

احتراس

آن است که در کلام، تصور خلاف مراد رود، پس گوینده به لفظی موجز و مختصر آن را رفع و جبران نماید. در تعریف این صفت آمده است:

آن است که متکلم در ایراد معنی مقصود توهم اعتراضی کند یا تفرس ملال مستمع از عموماً کلام خود نماید، پس به لفظی موجز از این مخاطره خلاصی یابد (گرگانی، ۱۳۷۷، ص ۳۶).

أ) وَوَقَّعْنَا أَنْ ... وَ أَنْ نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرْنَا، وَ أَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمْنَا، وَ أَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشَى مَنْ عُودِي فَيْكٍ وَ لَكَ، فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لَا نُؤَالِيهِ، وَ الْحِزْبُ الَّذِي لَا نُصَافِيهِ (دعای ۴، ف ۱۰)، (و ما را توفیق ده ... با هر کس از ما بریده است، آشتی کنیم و از هر کس به ما ستم کرده از مقتضای انصاف درنگ‌داریم و با دشمن، دوست گردیم مگر دشمنانی که در راه تو و برای رضای تو با آنان دشمنیم چه، اینان دشمنانی‌اند که به دوستیشان نگیریم و حزبی‌اند که با ایشان دل پاک نداریم).

شاهد در عبارت «حَاشَى مَنْ عُودِي فَيْكٍ» است. ابتدا از خدا می‌خواهد که به او توفیق دوستی با دشمن دهد سپس برای رفع توهم غیر مراد - توهم دوستی با دشمنان خدا- تصریح کرده است مگر دشمنی‌ای که به خاطر خدا و در راه او باشد.

ب) ... تَفْعَلْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرُ مِنْ طَمَعِهِ فَيْكٍ، وَ بِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاةِ أَوْ كَدِّ مَنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَّاصِ، لَأَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطاً، أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ اغْتِرَاراً، بَلِّ لِقَلَّةِ حَسَنَاتِهِ بَيْنَ سَيِّئَاتِهِ، وَ ضَعْفِ حُجَجِهِ فِي جَمِيعِ تَبَعَاتِهِ (دعای ۳۹، ف ۱۲)، (... با کسی چنین می‌کنی که بیمش از تو، از امیدش به تو بیشتر، و ناامیدی‌اش از نجات، از امیدش به رهایی استوارتر است؛ اما نه چنان ناامید است که از لابه و زاری دم فرو بندد و طمعش نه چندان که مغرور شود و گرد طاعت نگردد بلکه حسناش در میان سیئات، اندک است و بهانه‌اش در ارتکاب گناهان ضعیف و نامقبول).

شاهد در عبارت «لَا أَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطاً» است. در این فقرات از دعا اشاره شده که ناامیدی‌اش در نجات از امید بیشتر است سپس برای رفع توهم غیر مراد، تصریح کرده است نه چندان ناامید است که نزد خدا گریه و زاری هم نکند، زیرا قطع امید از خداوند نوعی معصیت است. علمای اخلاق و فقهاء، قنوط و ناامیدی را از جمله معاصی کبیره برشمرده‌اند (نراقی، بی‌تا، ص ۱۴۸).

(ج) وَ قَاتَلُوا الْآبَاءَ وَالْأَبْنََاءَ فِي تَثْبِيتِ نُبُوَّتِهِ، وَ انْتَصَرُوا بِهِ (دعا، ف، ۴).

برای استوار کردن دین او با پدر و پسر خود درآویختند و به یمن حضرتش داد خود بگرفتند.

شاهد در عبارت «به» است. ابتدا ذکر کرده که آنها در راه استواری دین با خانواده خود درآویختند و در نهایت پیروز شدند؛ سپس این توهم را رفع کرده که این پیروزی تنها به خاطر رنج و زحمتشان نیست که به سبب مدد خداوند به پیغمبرش است (مدنی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۱). البته به نظر می‌رسد این توهم را رفع کرده که تنها پیامبر از این مقاتله بهره‌مند نشد، بلکه خودشان از وجود پیامبر نیز منتفع گردیدند.

اختراع

آن است که شاعر معنی‌ای بدیع را کسوت لفظی جزل پوشاند و معنی‌ای انگیزد که دیگری مثل آن خیال نبسته باشد و این را اختراع گویند.

وَيَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَذَلَّةِ عَلَيَّ أَغْنَاكِهَا (دعا ۵۱، ف ۷)، (ای کسی که پادشاهان در پیش تو یوغ ذلت بر گردن نهاده‌اند).

در میان اوصاف حضرت حق، «قاهر الملوك» و «من قهر الملوك» ... دیده می‌شود اما بیان این مضمون در قالب «به گردن نهادن یوغ» - که تنها برای گاوان خیش به کار می‌رود - بدیع است.

ادماج

آن است که متکلم در بین کلام خود، مدح یا ذم یا چیز دیگری را درج نماید.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزَاغَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَايِدِهِ، وَ مِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَايِدِهِ ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اشْغَلْهُ عَنَّا بِبَعْضِ أَعْدَائِكَ، وَ اعْصِمْنَا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعَايَتِكَ (دعا ۱۷، ف ۳-۴)، (ای خداوند ما پناه به تو می‌بریم از وسوسه‌های دیو رجیم و حيله و نیرنگ‌ها و دلبستگی به آرزوها و نویدها و فریب‌ها و

دام‌های او ... خدایا بر محمد و آل او درود فرست و شیطان را به یکی از دشمنان خود سرگرم کن و ما را به رعایت خود از شر او نگاه دار.

شاهد در «و اشغله عنا ببعض أعدائك» است. در این فقره از دعا، ضمن طلب دوری شیطان از خود، ذم دشمنان را هم در آن درج نموده است. از سویی می‌توان تجدید صلوات بر پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را در اکثر فقرات ادعیه از نمونه‌های ادماج تلقی کرد.

ارداف

آن است که متکلم معنی‌ای را اراده کند، اما لفظی را که برای آن معنی وضع شده نیاورد و چیزی را که دال بر اشاره بدان معنی باشد ایراد کند؛ بلکه لفظی مرادف آن بیاورد که بطور کنایت یا اشارت معنی لفظ اول را بتوان در آن جست.

أ) و لَا تَسْمُنَا عَجْزَ الْمَعْرِفَةِ عَمَّا تَخَيَّرْتَ فَنَغْمَطَ قَدْرَكَ، وَ نَكْرَهُ مَوْضِعَ رِضَاكَ، وَ نَجْنَحَ إِلَى الَّتِي هِيَ أَبْعَدُ مِنْ حُسْنِ الْعَاقِبَةِ (دعا ۳۳، ف ۳)، (و داغ ناتوانی بر ما منه که حکمت آنچه را تو پسندیده‌ای ناخوش داریم و مقدرات تو را سبک شماریم و آنچه را تو پسندیده‌ای ناخوش داریم و به چیزی مایل شویم که از حسن عاقبت دور است).

شاهد در «موضع رضاك» است. و موضع رضای خداوند بلند مرتبه بیانگر قضا و قدری است که او مقدر کرده است (مدنی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۵۲).

ب) وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِيَدِي عَدَمَ خَسَاسَةٍ (دعا ۳۵، ف ۵)، (مرا حفظ کن از این که ناداری را پست و خوار شمارم).

شاهد در «بدي عدم» است که به جای واژه «فقير» آمده است.

ارسال المثل

آن است که شاعر مثل معروفی را در شعر خود بیاورد یا شعری و سخن حکیمانه‌ای بگوید که حکم مثل پیدا کند و قبول عامه یابد و به صورت ضرب المثل در آید (داد، ۱۳۷۱، ص ۲۳).

أ) وَلَا تَجْعَلْنِي عِظَةً لِمَنْ اتَّعَظَ (دعا ۴۷، ف ۱۲۴)، (مرا پند دیگران مگردان و موجب عبرت آنان مساز).

این فقره از دعا، به این مثل اشاره دارد: «السعيد من وعظ بغيره» (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۱، ص ۳۷۲)، خوشبخت کسی است که از دیگران پند گیرد).

ب) وَأَجْدَبَ الْمُتَنَجِّعُونَ إِلَّا مَنْ اتَّجَعَ فَضْلَكَ (دعا ۴۶، ف ۱۳)، (به زمین خشک رسید آن کس که در غیر وادی فضل تو آب و چرا جست).

این فقره از دعا به مثل «من أجذب انتجع» (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۳۳۲) (کسی که دچار خشکسالی شود، دنبال آب و گیاه رود) اشاره دارد که برای نیازمندان گفته می‌شود.

استخدام

عبارت است از آوردن واژه‌ای که دارای چند معنی باشد و گوینده از لفظ آن یک معنی، و از ضمیر آن معنی دیگری را اراده کند و آن بر سه گونه است: اول آن که لفظ مشترک و هر دو معنای آن حقیقی باشند؛ دوم آن که هر دو معنی لفظ مجازی باشد؛ سوم آن که یکی از دو معنی حقیقی و دیگری مجازی باشد.

أ) فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَرَبِّكَ ... وَأَنْ يَجْعَلَكَ هَلَالًا بَرَكَةً لَا تَمَحُّهَا الْأَيَّامُ ... هَلَالًا أَمْنًا وَإِيمَانًا وَنِعْمَةً وَإِحْسَانًا وَسَلَامَةً وَإِسْلَامًا ... وَاجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ، وَأَرْكِي مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ، وَأَسْعِدْ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ، وَوَقَّفْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ، وَاعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ، وَاحْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مُبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ (دعا ۴۳، ف ۴-۷)، (پس می‌خواهم از خداوند که پروردگار من و توست ... تو را ماهی خجسته گرداند که با گذشتن روزها خجستگی آن پایدار ماند و ... ماه نویی که امن و ایمان در بر دارد و به نعمت و احسان و تندرستی و اسلام ممتاز باشد ... ما را از جمله پسندیده‌ترین کسانی قرار ده که [ماه] بر آنها طلوع کرد و از پاک‌ترین مردمی که سوی آن نگرستند و نیک‌بخت‌ترین بندگانی که در این ماه تو را عبادت کردند و ما را توفیق توبه ده و از گناه دور دار و از معصیت حفظ کن).

در کتاب *الحدیقه الهلالیه* آمده است ضمایر مجرور در «وَأَسْعَدَ مَنْ تَعَبَدَ لَكَ فِيهِ، وَ وَقَفْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ، وَ اعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ، وَ احْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مُبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ» به هلال در جمله قبل - که البته در این جا به معنی ماه رمضان است نه هلال ماه - بر می‌گردد. بنا بر این در این کلام صنعت استخدام به کار رفته است (شیخ بهایی، ۱۴۱۰هـ ص ۲۴).

ب) اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ اِبْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَيَّ مَشِيئَةً اخْتِرَاعًا (دعا ۱، ف ۲)، (به قدرت خود آفریدگان را از نیستی به هستی آورد و به خواست خویش، آنها را از عدم ایجاد فرمود).

شاهد در ضمیر «اخْتَرَعَهُمْ» است که به خلق برمی‌گردد و خلق به معنی مخلوق است ولی اینجا مراد از خلق، انس و جن است و بازگشت ضمیر عاقل هم به آنها (انس و جن) از باب تغلیب است (مدنی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۷۹). البته این منوط بدان است که یا مراد از «خلق»، خلقت باشد و از ضمیر، مخلوق را اراده کرده باشد و یا مراد از «خلق»، مخلوقات باشد و از ضمیر بخشی از مخلوقات (انس و جن) مراد شده باشد.

استقصاء

استقصاء یا استیفاء در اصطلاح آن است که گوینده تمام اقسام و شقوق چیزی را بیان کند و یا بخواهند تمام حالات آن را با آنچه لایق و درخور هر یک از حالات آن است، ذکر نمایند؛ یعنی اقسام چیزی را به طور استیفاء برشمارد.

أ) اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ كِبَائِرِ ذُنُوبِي وَ صَغَائِرِهَا، وَ بَوَاطِنِ سَيِّئَاتِي وَ ظَوَاهِرِهَا وَ سَوَافِرِ زَلَّاتِي وَ حَوَادِثِهَا (دعا ۳۱، ف ۱۴)، (خدایا من در این مقام از گناهان بزرگ و کوچک و بدی‌های پنهان و آشکار و لغزش‌های کهنه و نو توبه کردم).

در این فقره از دعا همه انواع گناهان بر شمرده شده است.

ب) أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجُمْلَتِهَا لَكَ سَمَؤُهَا وَ أَرْضُهَا، وَ مَا بَشَّتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ، وَ مَقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ وَ مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ، وَ مَا كُنَّ تَحْتَ الثَّرَى (دعا ۶۱، ف ۹)، (ما و همه چیز به صبح در آمدیم در حالی که همه ملک توایم،

آسمان و زمین و آنچه در این دو پراکنده ساختی ساکن یا متحرک، ایستاده یا رونده و هرچه در هوا برآمده و زیرخاک پنهان است).
در این فقرات تمام موجودات زمین و آسمان و آنچه در هوا و زمین است، بر شمرده شده است.

اغراق

در اصطلاح وصف و مدح یا ذم چیزی زیادت از حد معمول به گونه‌ای است که با عقل جور در نیاید و ممکن نباشد (داد، ۱۳۷۱، ص ۳۱).
فَإِلَيْكَ أَرْجُو، وَ مِنْكَ أَخَافُ، وَ بِكَ أَسْتَعِيْثُ، وَ إِيَّاكَ أَرْجُو (دعا ۵۲، ف ۱۱)، (من به سوی تو می‌گریزم، با آن که از تو می‌ترسم، و از تو فریادرسی می‌جویم، و به تو امید دارم).
روی آوردن به کسی که انسان از او می‌ترسد، نوعی اغراق است. و در این جا برای بیان عظمت خداوند از یک سو و نیاز شدید انسان به او از دیگر سو، چنین آمده است.

افتنان

آوردن دو فن مختلف است در سخن همچون فخر و تعزیه، و دعا و نفرین.
أ) اللَّهُمَّ اشْغَلِ الْمُشْرِكِينَ بِالْمُشْرِكِينَ عَنْ تَنَاوُلِ أَطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ، وَ خُذْهُمْ بِالنَّقْصِ عَنِ تَنْقِصِهِمْ (دعا ۲۷، ف ۱۰)، (خداوندا مشرکان را سرگرم یکدیگر کن که پیرامون مسلمانان نگردند و آنها را به نقص بگیر که از تنقیص مسلمانان باز مانند).
در این فقره از دعا از سویی برای مسلمانان دعا و طلب یاری کرده و از سوی دیگر کافران را نفرین کرده و به تعبیر شاعر به یک کرشمه دو کار کرده است.
ب) اللَّهُمَّ وَ إِنْ كُنْتَ بَعَثْتَهَا نِقْمَةً وَأَرْسَلْتَهَا سَخَطَةً فَإِنَّا نَسْتَجِيرُكَ مِنْ غَضَبِكَ، وَ نَبْتَهِلُ إِيَّاكَ فِي سُؤْلِ عَفْوِكَ، فَمَلِّ بِالْغَضَبِ إِلَى الْمُشْرِكِينَ، وَ أَدِرْ رَحْمَتَكَ عَلَى الْمُلْحِدِينَ (دعا ۳۶، ف ۳)، (خدایا اگر آن را برای انتقام و عذاب برانگیخته و به خشم فرستاده‌ای، ما از خشم تو به تو پناه می‌بریم و به لابه و زاری می‌خواهیم از ما درگذری، و این بلا را سوی مشرکان فرستی و آسیای عذاب را بر ملحدان بگردانی).

التفات

التفات، در اصطلاح ادب، صنعتی است که به موجب آن شاعر یا نویسنده در اثنای بیان مطلب از غیبت به خطاب توجه کند یا از خطاب به غیبت (داد، ۱۳۷۱، ص ۳۴).
 فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا وَقَيْتَنَا مِنَ الْبَلَاءِ، وَ لَكَ الشُّكْرُ عَلَى مَا حَوَّلْتَنَا مِنَ النِّعْمَاءِ، حَمْدًا يُخَلِّفُ حَمْدَ الْحَامِدِينَ وَ رَاءَهُ، حَمْدًا يَمَلَأُ أَرْضَهُ وَ سَمَاءَهُ (دعا ۳۶، ف ۶)، (سپاس تو را که ما را از بلا نگاه داشتی، و شکر تو را که نعمت خویش به ما عطا فرمودی؛ سپاسی که از سپاس سپاسگزاران پیش افتد و در گذرد؛ شکری که آسمان و زمین را پُر کند).
 ضمیرهای «ارضه» و «سماه» اگر به خداوند برگردد - و نه به حمد - آن گاه در این فقرات از دعا صنعت التفات از خطاب به غایب است (مدنی، بی تا، ج ۵، ص ۲۱۵).

ایغال

در لغت سخت سیر کردن و دور رفتن است و در نزد اهل فن چنان است که شاعر قبل از قافیه از ادای آنچه مقصد خود بوده فارغ شود، پس فکر خود را برای یافتن قافیه که افاده معنی صحیحی نماید، بسط دهد و به جای دور دست فرستد تا آن را به دست آورد و بر معنی بیفزاید (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۹۳). این مقوله را به نثر هم می‌توان سرایت داد.

وَلَا تُرْسِلْنِي مِنْ يَدِكَ إِرْسَالَ مَنْ لَّا خَيْرَ فِيهِ، وَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَيْهِ، وَلَا إِنَابَةَ لَهُ (دعا ۴۷، ف ۱۰۳)، (و مرا مانند کسی که هیچ سود از او عاید نشود و هیچ کاری را نشاید و سوی تو باز نگردد، از دست فرو می‌فکن).
 ایغال در جمله «وَلَا إِنَابَةَ لَهُ» است و کسی که هیچ سودی در او نیست و هیچ کاری را نشاید، به سوی خدا باز نمی‌گردد و این جمله از باب ایغال آورده شده برای استمرار و مبالغه بر گمراهی و فساد و عدم بازگشتش بسوی خدا است.

بسط

آن است که در بیان معنی مراد زیاده بر الفاظ متعارف آورند و بدیهی است که شرط حسن این کار زیادتی فایده و رونق است (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۹۶).

(أ) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ، وَبِحَقِّ مَنْ تَعَبَدَ لَكَ فِيهِ مِنْ ابْتِدَائِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قَرِيبَتُهُ، أَوْ نَبِيٍّ أُرْسِلْتَهُ، أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِهِ (دعا ۴، ف ۱۲)، (خدایا به حق این ماه و به حق هر که در این ماه از آغاز تا انجام اطاعت تو کرد، از فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده صالح و برگزیده تو، بر محمد و خاندان او درود فرست).

در این فقرات از دعا واژه «مَنْ تَعَبَدَ» را بسط داده و این عبارات را ذکر کرده است «مَنْ مَلِكٍ قَرِيبَتُهُ، أَوْ نَبِيٍّ أُرْسِلْتَهُ، أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ».

(ب) اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلُظُ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَتَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ، وَمِنْ نَارٍ نُورُهَا ظِلْمَةٌ، وَهَيْئُهَا أَلِيمٌ، وَبَعِيدُهَا قَرِيبٌ، وَمِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضٌ، وَيَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ. وَمِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِيمًا، وَتَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيمًا، وَمِنْ نَارٍ لَا تَبْقَى عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا (دعا ۳۲، ف ۲۹ و ۳۰)، (خدایا به تو پناه می‌برم از آتشی که گناهکاران را بدان عذاب می‌کنی و هر که از راه رضای تو منحرف شود، بدان بیم می‌دهی؛ آتشی که پرتو آن تاریک است و اندک آن بسیار و دردناک، و دور آن سخت نزدیک؛ آتشی که هر قسمت آن قسمت دیگر را می‌بلعد و فرو می‌برد؛ پاره‌ای از آن بر پاره دیگر می‌تازد، آن آتشی که استخوانها را فرسوده می‌کند و می‌ریزد و ساکنانش را از آب جوشان می‌نوشاند).

تأیید

آن است که از چیزی خبر دهند، یا دعایی کنند و آن را محدود و موقت نمایند به امری که دلالت بر ابدیت نماید (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۹۹). لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَدْوُمُ بِدَوَامِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا بِنِعْمَتِكَ (دعا ۴، ف ۳۲ و ۳۳)، (سپاس تو را سپاسی که با هستی تو پایدار باشد. سپاس تو را سپاسی که با نعمت تو جاوید ماند).

در این فقرات از دعا سپاس خدا را به هستی خداوند و نعمت جاودان او محدود کرده، که دلالت بر ابدیت می‌کنند.

تأکید المدح بما يشبه الذم

آن است که متکلم در نظم یا نثر مدح نماید چیزی یا کسی را و سپس بر آن مناقب چیزی بیافزاید و در میان آن دو مدح، کلمه‌ای آورد که سامع پندارد انتقال به ذم است و این کلمه یا ادات استثناء یا حرف استدراک است.

وَلَقَدْ سَأَلْتُ فَأَعْطَيْتَ، وَ لَمْ تُسْأَلْ فَأَبْتَدَأْتَ، وَ اسْتَمِيحَ فَضْلَكَ فَمَا أَكْدَيْتَ، أُبَيْتَ يَا مَوْلَى إِلَهَا إِحْسَانًا وَ اِمْتِنَانًا وَ تَطَوُّلاً وَ اِنْعَامًا (دعا ۴۹، ف ۱۴)، (هرگاه چیزی از تو خواهند بی‌دریغ می‌بخشی و هرگاه نخواهند بی‌سؤال احسان می‌کنی، فضل تو را طلب کردند دریغ نکردی، هرچه را دریغ داری، از احسان و نعمت بخشیدن و تفضل و انعام دریغ نکردی).

در این جا با ذکر «ابیت» مخاطب گمان می‌کند که نیایشگر از حضرت حق شکوه‌ای دارد، اما با ادامه سخن معلوم می‌شود که بر ثنای خود افزوده است.

تجريد

عبارت از آن است که از امر صاحب صفتی، مثل آن را انتزاع کنند تا مبالغه در کمال آن را آشکار سازند.

تجريد انواعی دارد از جمله: تجريد به واسطه «من» تجريدیه، تجريد به واسطه «باء» تجريدیه، تجريد به وسیله «فی» که داخل بر منتزع منه می‌شود، تجريد بر سبیل کنایه، و تجريد «معاتبه النفس».

وَ اَفْعَلُ بِي فِعْلَ عَزِيْزٍ تَضَرَّعَ اِلَيْهِ عَبْدٌ ذَلِيْلٌ فَرَحِمَهُ، اَوْ غَنِيٌّ تَعَرَّضَ لَهُ عَبْدٌ فَقِيْرٌ فَنَعَشَهُ (دعا ۳۱، ف ۲۵)، (و با من آن گونه رفتار کن که بزرگی با بنده زبردست رفتار کند، این زاری نماید و آن بخشایش آرد، یا دولتمند با فقیر تهیدست؛ این بر سر راه آن نشسته و آن دست این گرفته، از زمین برمی‌خیزاند).

می‌توان عبارت «فِعْلَ عَزِيْزٍ» را از باب تجريد بر سبیل کنایه قرار داد با در تقدیر گرفتن من تجريدیه. و تقدیر آن این گونه است: «وَ اَفْعَلُ بِي فِعْلَ عَزِيْزٍ مِنْكَ اَوْ غَنِيٌّ مِنْكَ» (مدنی، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۶۰).

تدبیح

آن است که متکلم دو رنگ یا بیشتر به قصد کنایه یا توریه آورد (خطیب قزوینی، ۲۰۰۳م، ص ۲۵۸).

وَبَيْضٌ وَجُوهَنَا يَوْمَ تَسْوَدُ وَجُوهُ الظَّالِمَةِ فِي يَوْمِ الْحَسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ (دعاء ۴۲، ف ۱۶)، (در آن روزِ پشیمانی و افسوس که روی ستمگران سیاه شود، روی ما را سفید گردان).
سپه‌روی ستمگران کنایه از خفت و خواری آنها، و سفیدروی کنایه از عزت و سربلندی است.

ترتیب

آن است که صفات موصوف بنا به ترتیب طبیعی آنها در جهان خارج از ذهن ذکر شود و وصف دیگری بر آنها نیفزاید.

أ) مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي عِنْدَ تَغْيِيرِ صُورَتِي وَحَالِي إِذَا بَلَى جِسْمِي، وَتَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي، وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي (دعاء ۵۳، ف ۶)، (ای مولای من، آن هنگام که صورت و حال من برگردد و تن من پوسیده گردد و اندام من از هم گسیخته و پراکنده شود و پیوندهای من بگسلد، بر من رحم کن).

ب) اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَمَّلًا، وَأَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا، وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا (دعاء ۴۲، ف ۵)، (خدایا بر پیغمبرت محمد (ص) به جملگی آن را فرو فرستادی، همه عجایب آن را به او الهام فرمودی و تفسیر آن را به ما به میراث دادی).

تردید

آن است که لفظی را در کلام مکرر نموده، مصداق آن در تکرار مختلف باشد یا در ترکیب کلام متفاوت باشد، چنان که یکی مبتدا و دیگری فاعل باشد و اگر این تفاوت و اختلاف نباشد، داخل در صنعت تکرار است (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۰).

وَقُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ كَيْفَ يَسْأَلُ مُحْتَاَجٌ مُّحْتَاَجًا وَ أَنِّي يَرْغَبُ مُعْدِمٌ إِلَى مُعْدِمٍ (دعا ۱۳)،
 (ف ۱۷)، گفتم منزله است پروردگار من، چگونه محتاجی از محتاج دیگر سؤال کند و
 فقیری به دريوزگی، به سوی فقیر دیگر رود).

در جمله اول «مُحْتَاَجٌ» فاعل و «مُحْتَاَجًا» مفعول است و مصداق آنها در خارج یک
 شخص نیست، بلکه مصداق آنها با هم فرق می‌کند. همچنین در مرغب مُعْدِمٌ إِلَى مُعْدِمٍ
 در جمله دوم نیز «معدم» و «معدم» چنین وضعی دارند.

تفریق و تقسیم

آن چنان بود که نخست میان دو چیز جدایی افکنند، سپس وجه تفریق را بیان کنند.
 وَمَنْ أَبْعَدُ غَوْرًا فِي الْبَاطِلِ، وَأَشَدُّ إِقْدَامًا عَلَى السَّوِّءِ مِنِّي حِينَ أَقِفُ بَيْنَ دَعْوَتِكَ وَ
 دَعْوَةِ الشَّيْطَانِ فَاتَّبِعْ دَعْوَتَهُ عَلَى غَيْرِ عَمِّي مِنِّي فِي مَعْرِفَةٍ بِهِ وَلَا نَسِيَانٍ مِنْ حِفْظِي لَهُ وَأَنَا
 حِينَئِذٍ مُوقِنٌ بِأَنَّ مُنْتَهَى دَعْوَتِكَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ مُنْتَهَى دَعْوَتِهِ إِلَى النَّارِ (دعا ۱۶، ف ۲۳ و ۲۴)،
 (در این فقرات از دعا، ابتدا بین دعوت خدا و دعوت شیطان، جدایی افکنده سپس
 علت این جدایی را ذکر کرده است که دعوت خداوند منتهی به بهشت و دعوت شیطان
 منتهی به دوزخ می‌شود).

تفویف

عبارت از آن است که گوینده، معانی گوناگونی از مدح و وصف و فنون دیگر را هر
 یک در جمله‌های جداگانه از یکدیگر با برابری وزن بیاورد، خواه در جمله‌های دراز یا
 متوسط یا کوتاه.

أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ، الدَّائِبُ السَّرِيعُ، الْمُتَرَدِّدُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكِ
 التَّدْبِيرِ (دعا ۴۳، ف ۱)، (ای آفریده فرمانبردار و رونده سبک سیر، به اندازه منزل‌ها
 می‌نوردی و به چاره‌گری در چرخ می‌گردی).

تقسیم

آن است که متکلم، چند نوع از چیزی را ذکر کند و هر یک از آن انواع را با آنچه بدان مربوط است، بیان نماید.

اللَّهُمَّ اغْزُبْ كُلَّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى مَنْ بَارَأْتَهُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَ أَمُدَّهُمْ بِمَلَائِكَةٍ مِنْ عِنْدِكَ مُرَدِّفِينَ حَتَّى يَكْشِفُوهُمْ إِلَى مُنْقَطَعِ التَّرَابِ قَتْلًا فِي أَرْضِكَ وَ أَسْرًا، أَوْ يَقْرَؤُوا بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ خَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ (دعا ۲۷، ف ۸)، (خداوندا در هر ناحیت مسلمانان را به دفع مشرکانی که در برابر آنانند برانگیز و به فرشتگان خود پیوسته مدد فرست که آنان را تا پایان زمین هزیمت دهند؛ کشته شوند یا گرفتار گردند یا اقرار کنند که تویی خدا و غیر تو معبودی سزاوار پرستش نیست، تویی تنها که شریک و انباز نداری).

در این فقرات دعا حالات مختلف مشرکان پس از شکست در برابر مسلمانان - از جمله کشته یا اسیر شدن یا اقرار به یکتایی خداوند - ذکر شده است.

توریه

آن است که گوینده الفاظی بیاورد که دارای دو معنای قریب و بعید باشد و معنای بعید آن را اراده کند. توریه بر چهار نوع است: نخست توریه مجردة یعنی لوازم معنی مراد و یا غیر مراد، هیچ یک در کلام نباشد، یا لوازم هر دو در کلام باشد که إذا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا. دوم آن که لوازم معنی غیر مراد را بیاورند و آن را «توریه مرشحه» نامند. سوم توریه مبینه که از لوازم معنی مراد چیزی آورده شود. چهارم توریه مهیأ یعنی عبارت، آماده این صنعت نبوده، متکلم به واسطه تصرّفی که در آن نموده یا چیزی که قبل یا بعد آن آورده، توریه را درست کند (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۴).

أَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ... وَ سُوءِ الْوَلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا (دعا ۸، ف ۱-۳)، (خدایا پناه به تو می‌برم از ... و بدرفتاری با زیردستان).

شاهد در واژه «ایدی» است که در این فقره به معنی قدرت و سلطان است و «سوءِ الْوَلَايَةِ» از لوازم معنی بعید «قدرت و سلطان» است؛ بنا بر این توریه مبینه است.

ب) وَلَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَلَا كَافِرٍ عَلَيَّ مِنَّةً، وَلَا لَهُ عِنْدِي يَدًا (دعا ۲۱، ف ۱۲)، (هیچ کافر و فاجری را بر من منت نباشد و حقی بر من نداشته باشد).
 در این فقره «ید» به معنی حق به کار رفته است. در اینجا از لوازم و مناسبات دو معنی ید که یکی دست و دیگری حق است، چیزی نیامده و توریه از نوع مجرّده است. ناگفته نماند اگر از منظر علم بیان به نمونه‌های فوق بنگریم، مجاز مرسل به ذهن متبادر می‌شود، اما از منظر بدیع، می‌توان آنها را توریه به شمار آورد.

توزیع

آن است که متکلم یا شاعر حرفی از حروف الفبا را در همه یا اکثر کلامش بیاورد به شرط عدم تکلف (صفی‌الدین حلی، ۱۴۱۲هـ ص ۲۶۳).
 لَنْ يَضِيقَ عَلَيْكَ عَفْوٌ عَنْ عَبْدِكَ وَإِنْ أَسَاءَ، فَاعْفُ عَنِّي (دعا ۳۲، ف ۱۰)، (عفو تو از بنده‌ات، گرچه بدکار باشد، دشوار نیست؛ پس مرا ببخش).
 حرف عین در اکثر کلمات تکرار شده است.

تنسيق الصفات

تنسيق الصفات یا تتابع الصفات یا حسن نسق در علم بدیع، آوردن چند صفت پیاپی یکدیگر برای یک موصوف است.
 أ) إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ عَفْوٌ رَّءُوفٌ رَحِيمٌ (دعا ۲۵، ف ۱۲)، (تو به بندگان نزدیکی و حاجت آنها را بر می‌آوری، هر آوازی را می‌شنوی و هر راز دل را می‌دانی و گناهان را می‌بخشی و گناهکاران را می‌آمیزی، مهربان و رحیمی).
 ب) اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُعِينًا مَرِيعًا مُمَرِّعًا عَرِيضًا وَأَسْعًا غَزِيرًا (دعا ۱۹، ف ۴)، (خدایا ما را سیراب کن به بارانی که به فریاد ما رسد، گیاهان را برویاند، پهن و فراخ و بسیار).

توشیح

آن است که در آخر کلام لفظ تشبیه یا جمعی آورده شود، و به چند مفرد تفسیر گردد.

أ) اللَّهُمَّ وَ مَتَى وَقَفْنَا بَيْنَ نَقْصَيْنِ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا، فَأَوْقِعِ النِّقْصَ بِأَسْرَعِهِمَا فَنَاءً، وَاجْعَلِ التَّوْبَةَ فِي أَطْوَلِهِمَا بَقَاءً (دعا ۹، ف ۲)، (خداوندا، هر وقت ناگزیر باید از دین ما کاسته شود یا دنیا، چنان کن کاهش در آن شود که زودتر فانی می‌گردد و بازگشت ما سوی آن باشد که بیشتر باقی ماند).

ب) وَإِذَا هَمَمْنَا بِهِمَيْنِ يُرْضِيكَ أَحَدُهُمَا عَنَّا، وَ يُسْخِطُكَ الْآخَرَ عَلَيْنَا، فَمِلْ بِنَا إِلَى مَا يُرْضِيكَ عَنَّا، وَ أُوهِنْ قُوَّتَنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ عَلَيْنَا (دعا ۹، ف ۳)، (و هر گاه آهنگ دو چیز کنیم که یکی تو را خشنود سازد و دیگری تو را به خشم آورد، دل ما را به جانب آن کش که تو را از ما خشنود کند و نیروی ما را از آنچه موجب خشم تو است سست گردان).

جمع

در علم بدیع، عبارت است از: آوردن دو یا چند چیز در سخن که مشمول یک حکم واقع شوند.

سُبْحَانَكَ قَضَيْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ الْمَوْتَ مِنْ وَحْدِكَ وَ مَنْ كَفَرَ بِكَ، وَ كُلُّ ذَائِقُ الْمَوْتِ، وَ كُلُّ صَائِرٍ إِلَيْكَ (دعا ۵۲، ف ۵)، (برای همه آفریدگان مرگ را مقدر فرمودی، موحد یا کافر، همه چشنده مرگ‌اند و سوی تو آیند).

جمع و تفریق

آن است که دو چیز را در یک معنی داخل نمایند و بعد دو جهت ادخال را جدا نمایند.

فَسُبْحَانَكَ مَا أَبَيْنَ كَرَمَكَ فِي مُعَامَلَةٍ مَنْ أَطَاعَكَ أَوْ عَصَاكَ تَشْكُرُ لِلْمُطِيعِ مَا أَنْتَ تَوَكَّلْتَهُ لَهُ، وَتُمَلِّي لِلْعَاصِي فِيمَا تَمْلِكُ مُعَاجَلَتَهُ فِيهِ (دعا ۳۷، ف ۱۰)، (پاک خداوند! کرم تو در معامله مطیعان و عاصیان روشن و هویدا است، مطیع را جزا می دهی به کاری که تو خود او را توفیق داده‌ای، و گناهکار را مهلت می دهی با آن که می توانی در عقوبت او شتاب کنی).

دو دسته را در کرم جمع کرده سپس بر حسب نوع کرم آنان را از هم تفریق نموده است.

جمع و تفریق و تقسیم

آن است که چند چیز را در یک حکم جمع نموده پس از آن تفریق کنند و سپس بخش نمایند.

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أزلْ أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةٍ بَدَنِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحَدَّثْتَ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي؛ فَمَا أَدْرِي، يَا إِلَهِي، أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ، وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ؛ أَوْ قَتُّ الصِّحَّةِ الَّتِي هَنَأْتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ، وَ نَشَطَّتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ، وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ؛ أَمْ وَقَتُّ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحْصَنَتَنِي بِهَا، وَ النِّعَمِ الَّتِي أَتَحَفَّتَنِي بِهَا، تَخْفِيفًا لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَيَّ ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ (دعا ۱۵، ف ۱ - ۴)، (خداوند! سپاس تو را بر آن تندرستی که همیشه از آن برخوردار بودم؛ سپاس تو را بر این بیماری که در من پدید آوردی. نمی دانم کدام یک از این دو حال به شکرگذاری سزاوارتر است و کدام یک از این دو هنگام به سپاس اولی تر؟ آیا هنگام تندرستی که روزی‌های پاکیزه خود را بر من گوارا ساخته بودی و مرا در طلب رضایت و فضل خود چالاک گردانیده و برای ادای طاعاتی که توفیق دادی، مرا نیرو بخشیده‌ای یا هنگام بیماری که مرا از آلودگی‌ها پاک کردی و تحفه‌ها فرستادی که پشت مرا از گناهان سبک گردانی).

در ابتدا دو حالت صحت و بیماری را مستحق شکر و حمد خداوند دانسته، سپس دو حالت را تفریق و تفکیک نموده که کدام یک از این دو حالت به سپاس اولی است و بعد به شرح و تفصیل آن دو حالت پرداخته است.

حذف

آن است که در نثر یا نظم حرفی یا حروفی چند را ترک کنند، مثل آن که تمام حروف نقطه‌دار یا حروف بی نقطه را ترک نمایند، یا حرف الف را متروک دارند (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۹).

وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا مَعَ حَمْدِ كُلِّ حَامِدٍ (دعاء ۴۷، ف ۳۶)، (سپاس تو را سپاسی همراه با سپاس هر سپاس‌گزاری).
در این فقره همه حروف نقطه‌دار حذف شده است.

حسن الطلب

حسن الطلب که آن را «براعه الطلب» و «ادب سؤال» نیز خوانند، آن است که متکلم به سوی مطلب و درخواست خویش به الفاظ نیکو اشارتی نماید و کلام را سنجیده گوید و از الحاح دوری جوید و رعایت جانب مخاطب را فرونگذارد (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۶).

اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَرْغَبُ فِي الْجَزَاءِ وَيَا مَنْ لَا يَنْدُمُ عَلَى الْعَطَاءِ وَيَا مَنْ لَا يَكْفِي عِبْدَهُ عَلَى السَّوَاءِ مِتُّكَ ابْتِدَاءً، وَ عَفْوُكَ تَفْضُلٌ، وَ عَقُوبَتُكَ عَدْلٌ، وَ قَضَاؤُكَ خَيْرَةٌ إِنْ أُعْطِيَ لَمْ تَشِبْ عَطَاءَكَ بِمَنْ، وَإِنْ مَنَعْتَ لَمْ يَكُنْ مَنُوعَكَ تَعَدِيًّا (دعاء ۶۵، ف ۱ - ۵)، (ای خدا! ای که بر عطا عوض نمی‌طلبی و از بخشش پشیمان نمی‌شوی و با بنده خود به مانند او رفتار نمی‌کنی، بی سبب می‌بخشی و بی استحقاق عفو می‌کنی، عقوبت تو عدل است و حکم تو خیر و مصلحت. اگر ببخشی عطای تو آمیخته با منت نیست و اگر منع کنی ستم نکرده‌ای).

رجوع

بازگشت نمودن به سوی کلام سابق است به نقض و ابطال آن (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۹).

ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدًا مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَمَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. حَمْدًا لَّا مُنْتَهَىٰ لِحَدِّهِ، وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَلَا مَبْلَغَ لِعَايَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ (دعا، ۱، ف ۲۷ و ۲۸)، (سپاس او به ازای هر نعمت که بر ما و بر همه بندگان گذشته و آینده انعام فرمود؛ به اندازه هر چه در علم اوست. شکر او به ازای هر یک از نعمت‌ها چندین برابر پیوسته و جاوید تا روز رستاخیز؛ حمدی که آن را پایان نباشد و عدد آن به شمار نیاید).

در این فقرات دعا، ابتدا سپاس خدا را به گونه‌ای بیان کرده که مخاطب می‌پندارد برای آن محدوده‌ای و غایت و نهایی قرار داده است و نیز شکر او را منتهی به روز رستاخیز نموده، آنگاه رجوع کرده که حمد، سپاس باید درخور پروردگار که غایت و نهایی ندارد، باشد؛ پس فرمود سپاس خدا را سپاسی که آن را پایان نباشد و عدد آن به شمار نیاید (مدنی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۹۶ - ۴۰۱).

طباق

این صنعت را تضاد و مطابقه نیز گویند و تعریفش چنان است که دو معنی را که فی الجمله تقابل و تضاد در میانشان باشد، در کلام ذکر کنند؛ خواه آن هر دو اسم باشند، خواه یکی فعل باشد و یکی اسم، و هر یک از این‌ها یا به طریق ایجاب واقع شود یا به طور سلب.

(أ) وَ أَمْتَهُنَّكَ بِالزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ، وَالطَّلُوعِ وَالْأُفُولِ، وَالْإِنَارَةِ وَالْكَسُوفِ (دعا ۳، ف ۲)، (و تو را به افزایش و کاهش و طلوع و غروب و فروزندی و گرفتگی رام ساخت).

ب) فَحَرَّمَ فِيهِ مَا أَحَلَّ فِي غَيْرِهِ إِعْظَامًا (دعا ۴، ۴، ف ۴)، (آنچه در آن ماهها حلال است در این ماه حرام فرمود).

ج) فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ يَا إِلَهِي مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَيْرِكَ فَذَلُّوا (دعا ۲۸، ۲۸، ف ۶)، (ای خدای من! چه بسیار دیدم مردمی که عزت از غیر تو خواستند، ذلیل گشتند).

د) وَلَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ (دعا ۲۱، ۳، ف ۳)، (و مغلوب و زیردست را باید خداوند او ایمنی دهد).

ه) اللَّهُمَّ فَكَمَا كَرِهْتَ إِلَيَّ أَنْ أُظْلَمَ فَقِنِي مِنْ أَنْ أُظْلَمَ (دعا ۱۴، ۱۰، ف ۱۰)، (خدایا همچنان که مظلوم شدن را بر من ناگوار گردانیده‌ای، مرا از ظالم بودن نیز باز دار).

و) وَوَقَفَنِي لِقَبُولِ مَا قَضَيْتَ لِي وَعَلَى وَرَضْنِي بِمَا أَخَذْتَ لِي وَمِنِّي (دعا ۱۴، ۱۳، ف ۱۳)، (توفیق ده تا آنچه در باره من حکم کنی، سود یا زیان، خوش یا ناخوش، به رضا بپذیرم و مرا بدان چه بگیری، از او برای من یا از من برای او، خرسند ساز).

ز) وَعَرَّفَهُ عَمَّا قَلِيلٍ مَا أُوْعِدَتِ الظَّالِمِينَ، وَعَرَّفَنِي مَا وَعَدْتَ مِنْ إِجَابَةِ الْمُضْطَرِّينَ (دعا ۱۴، ۱۲، ف ۱۲)، (کیفری را که ستمگران را از آن بیم داده‌ای، زود بدو برسان و بشناسان که کیفر ظلم اوست و پاداشی که به مظلومان نوید داده‌ای هم زود به من برسان، چنان که بدانم پاداش صبر من است).

عکس

تبدیل یا عکس عبارت است از تغییر دادن محل کلمات، یعنی آن را که در آغاز عبارتی بوده در آخر جمله دیگر بیاورند و بالعکس (رادفر، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۷۹۳).

از کلام اصحاب بدیعیات فهمیده می‌شود که این صنعت بر دو قسم است؛ قسم اول تغییری در معنی ندهد، و قسم دوم آن است که بعضی از کلمات را وارونه کنیم پس معنی تغییر نماید، یعنی عکس و تبدیل معنوی نیز برای تبدیل لفظ حاصل شود (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۲۷۱).

أ) وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ ... وَلَا مُجَامَعَةٍ مِّنْ تَفَرُّقِ عَنكَ، وَلَا مُفَارَقَةٍ مِّنْ اجْتِمَاعِ إِلَيْكَ (دعا ۲۰، ف ۱۱)، (و مرا به سستی در عبادت مبتلا مساز ... و با کسی که از تو دور است، الفت نگیرم و از آن که با توست، جدا نشوم).

در این فقرات از دعا واژه‌های «مُجَامَعَةٍ» با «مِنْ اجْتِمَاعٍ» و نیز «مُفَارَقَةٍ» با «مِنْ تَفَرُّقٍ» عکس شده است، و از نوع عکس معنوی است.

ب) وَلَا فَاتِحٍ لِّمَا أَغْلَقْتَ، وَلَا مُغْلِقٍ لِّمَا فَتَحْتَ (دعا ۷، ف ۷)، (بسته تو را دیگری نگشاید و گشاده تو را دیگری نبندد).

در این فقرات، عکس از نوع معنوی است یعنی عکس و تبدیل معنوی برای تبدیل لفظ حاصل شده است.

غلو

غلو آن است که ادعا نمایند امری را که حصول آن عقلاً و عادهً محال باشد. بهترین نوع غلو آن است که بدان واژه‌های افزوده شود که آن را به صحت نزدیک کند و از حالت مبالغه مردود خارج نماید، مانند «کاد، لولا و لو» یا حرف تشبیه، مثل «کأن».

يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيْتُ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَيْنِي ... وَ سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حَدَقَتَايَ، وَ أَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمُرِي، وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي، وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى يَكِلَ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى أَفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجِبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ سَيِّئَاتِي (دعا ۱۶، ف ۳۰)، (خدایا اگر پیش تو بگریم، چندان که مژگان چشمم بریزد ... و پیشانی بر خاک نهم تا چشم هایم از کاسه بیرون شود و در همه عمر خاک زمین خورم و آب خاکستر نوشم و پیوسته نام تو بر زبان آرم تا زبانم فرو ماند و از شرم، چشم سوی آسمان برندارم، سزاوار آن نیستم که یک گناه از گناهان من پاک شود).

تمام عمر خاک زمین خوردن و آب خاکستر نوشیدن عقلاً و عادةً محال است. البته بر سر این فقرات واژه «لو» اضافه شده تا از نوع غلو معقول باشد.

لف و نشر

آن است که نخست چند چیز را بیاورند بعد اموری را که متعلق به آنها باشد، بدون تعیین ذکر کنند.

وَ ارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ، وَ شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى أَجِدَ لَذَّةَ مَا أُدْعُوكَ لَهُ، وَ كَأَبَةَ مَا أُسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ (دعا ۲۲، ف ۹)، (روزی کن که از اندوه وعید تو هراسان باشم و به پاداشی که ما را نوید دادی شائق، تا لذت ثوابی که تو را برای آن می‌خوانم، دریابم و بیم عذاب در سویدای دل من جای گیرد).
عبارت «حَتَّى أَجِدَ لَذَّةَ مَا أُدْعُوكَ لَهُ» به «وَ شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ»، و عبارت «وَ كَأَبَةَ مَا أُسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ» به «وَ ارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ» بر می‌گردد. در این جا لف و نشر از نوع مشوش است.

مذهب کلامی

آن است که گوینده بر روش اهل کلام برای اثبات مدعای خود دلیلی بیاورد که زبان مخالف و معاند بسته شود و گونه‌ای از آن، استدلال منطقی است که در آن از مقدمات درست، نتایج صحیح به دست می‌آید.
أ) كَذَلِكَ أَنْتَ اللَّهُ الْأَوَّلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ، وَ عَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ (دعا ۳۲، ف ۸)،
(تویی خدایی که نخستین موجود در آغاز تو بودی و تا ابد هستی تو پایدار باشد و زوال نپذیرد).

از آن جا که خدا واجب الوجود است و در وجود خود به غیری وابسته نیست، چنان که در «الْأَوَّلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ» بیان کرد، بنا براین، پایدار و زوال ناپذیر است.

ب) وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ، وَلَا فِي نَقْمَتِكَ عَجَلَةٌ، وَ إِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفُوتَ، وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ، وَ قَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنْ ذَلِكَ غُلُوبًا كَبِيرًا

(دعا ۴۸، ف ۱۵)، (من دانسته‌ام در فرمان تو ستم نیست، و در کیفر گناه شتاب نمی فرمایی. کسی شتاب کند که بترسد قدرت از چنگ او بیرون رود، و کسی ظلم کند که ناتوان باشد. تو از این صفات نکوهیده بالاتری ای خدای من.

ابتدا دو حکم «أَنْتَ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ» و «وَلَا فِي تَقْمَتِكَ عَجَلَةٌ» را ذکر کرده و سپس برای اثبات آن دو حکم، دو استدلال «وَإِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ» و «إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ» را آورده است.

مراعات النظير

این صنعت - که آن را توفیق، ائتلاف، تلفیق و تناسب هم نامیده‌اند - چنان است که دو چیز یا چند چیز را که با هم متناسب باشند، غیر از تناسب به سبب تقابل و تضاد با هم جمع کنند.

وَأَبْدَلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ الْمَحَبَّةَ، وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَ مِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَّةَ، وَ مِنْ عَدَاوَةِ الْأَذْنِينَ الْوَلَايَةَ (دعا ۲۰، ف ۷)، (کین دشمنان مرا به مهر مبدل کن و حسد ستمکاران را به نیک خواهی، و بدگمانی بندگان شایسته‌ات را در باره من به وثوق و حسن ظن، و دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل کن).

بین واژه‌های «بغض» و «حسد» و «ظن» و «عداوة» تناسبی هست و همه این واژه‌ها از حوزه رذایل اخلاقی به شمار می‌آیند.

مشاکله

به آرایه‌ای گویند که واژه‌ای را به مناسبت وجود واژه‌ای دیگر که در جمله ذکر شده، با آن هم‌شکل و همانند سازند. (صادقیان، ۱۳۷۹، ص ۱۴۹) «مشاکله تبدیل کلمه است به مجاورت لفظی یا تقدیری آن» (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۳۱۹).

وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاَصَمَنِي، وَ ظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي، وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَ قُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي (دعا ۲۰، ف ۸)، (دست توانایم ده بر آن که بر من ستم کند، و زبانی گویا بر آن که با من ستیز جوید و فیروزی بر آن که با من دشمنی ورزد و چاره سازی آن که مرا فریب خواهد داد).

شاهد در واژه «مکر» است و طلب مکر از خدا از باب مشاکله با «کایدنی» است و اگر قرار بر مشاکله نبود، چه بسا به جای آن «و هب لی جزاء» به کار می‌رفت (مدنی، بی تا، ج ۳، ص ۳۲۸). این فقرات به آیه وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (آل عمران ۳: ۵۴) هم نظر دارد.

مقابله

و آن عبارت است از این که دو یا چند لفظ بیاورند و سپس اضداد آنها را به ترتیب ذکر کنند.

... حَتَّى لَا تَفُوتَنَا حَسَنَةً نَسْتَحِقُّ بِهَا جَزَاءَكُ، وَ لَا تَبْقَى لَنَا سَيِّئَةٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَكَ (دعا ۹، ف ۷)، (چنان که هیچ عمل نیک که موجب پاداش تو است، از دست ما به در نرود و هیچ کار زشت که مستوجب عقوبت تو باشد، برای ما نماند).
شاهد در «لَا تَفُوتَنَا» و «حَسَنَةً» و «جَزَاءَكُ» و اضداد آن به ترتیب «لَا تَبْقَى» و «سَيِّئَةٌ» و «عِقَابَكَ» است.

نفی الشیء بایجاب

آن است که متکلم در ظاهر کلام، نفی قید و صفت چیزی نماید و مقصود نفی ذات و مقید باشد. (گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۳۴۳)
وَ لَا اسْتَشْهَدُ عَلَى صِيَامِي نَهَارًا، وَ لَا اسْتَجِيرُ بِتَهَجْدِي لَيْلًا (دعا ۳۲، ف ۱۷)، (هیچ روز را گواه بر روزه خود نگیرم و هیچ شب را برای بیداری و عبادت پناه خود قرار ندهم).

یعنی من روزه‌ای نگرفته‌ام که روز بر آن شهادت دهد یا برای عبادتی شب زنده‌داری نکرده‌ام که شب را بر آن شاهد گیرم. بنا بر این غرض از این فقرات نفی روزه و شب زنده‌داری برای عبادت بطور مطلق است. (مدنی، بی تا، ج ۵، ۶۷)

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت می‌توان دریافت که:

۱. از آرایه‌های لفظی دست کم سیزده نوع - بدون احتساب انواع جناس - در صحیفه سجادیه نمونه دارد و در این میان سجع از همه پرنمونه‌تر است.
۲. از آرایه‌های معنوی نیز حداقل چهار نمونه در صحیفه به کار رفته است و آرایه‌های طباق و مراعات النظیر و مقابله از همه بیشتر نمونه دارد.
۳. در قرن اول هجری بسیاری از محسنات بدیعی در کلام فصحای عرب به کار رفته است.
۴. در میان متون اولیه عصر اسلامی صحیفه از متونی است که مشحون از انواع آرایه‌های لفظی و معنوی است که می‌تواند در مطالعات مربوط به خاستگاه این محسنات و نیز تطور علم بدیع قابل توجه باشد.
۵. از آن جا که در نیایش‌ها ماهیت آوایی و موسیقایی عبارات درخور توجه است، در صحیفه سجادیه نمونه‌های آرایه‌های لفظی بیشتر از آرایه‌های معنوی به کار رفته است و نیایشی نیست که از آرایه‌های لفظی مانند انواع سجع و جناس خالی باشد، گرچه آرایه‌های معنوی بسیاری هم در آن یافت می‌شود.
۶. نمونه بعضی از آرایه‌های بدیعی از جمله تجاهل العارف، القول بالموجب وحسن التعلیل را در صحیفه نیافتیم. البته نیافتن ما به هیچ روی دلیل نبود این آرایه‌ها در صحیفه نیست.

یادداشت‌ها

- ۱- از مهم‌ترین این شرح‌ها می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

- الحديقة الهلالية تأليف محمد بن حسين عاملي معروف به شيخ بهايي (درگذشته ۱۰۳۱هـ) که شرحی بر دعای رؤیت هلال ماه است.
- شرح صحیفه سجادیه کامله از علامه محمدباقر معروف به میرداماد (درگذشته ۱۰۴۱هـ).
- نور الأنوار از سیدنعمت‌الله جزایری (درگذشته ۱۱۱۲هـ).
- ریاض السالکین از سیدعلی‌خان مدنی شیرازی (درگذشته ۱۱۲۰هـ) که یکی از جامع‌ترین شروح ادبی و علمی صحیفه است و در ۷ مجلد به چاپ رسیده است.
- لوامع الأنوار العرشیه از محمدباقر موسوی شیرازی (درگذشته ۱۲۴۰هـ).
- ۲- آرایه‌های «اقتباس» و «تلمیح» را که معمولاً در خاتمه کتب بدیع و در بحث «سرفات شعری» می‌آورند و نیز آرایه‌های «براعت استهلال» و «حسن انتها» را که برخی لفظی و برخی معنوی دانسته‌اند، در شمار محسنات لفظی آورده‌ایم.
- در این پژوهش به تعاریف کلاسیک آرایه‌های بدیعی بسنده کرده، و به مقولات جدیدی همچون «تناص» که آرایه‌ای برگرفته از اقتباس و تلمیح است، نپرداخته‌ایم.
- ۳- در ادعیه صحیفه - با شمارشی که ما به انجام رساندیم - بیش از یکصد و هشتاد آیه از آیات قرآن اقتباس شده است. این اقتباس‌ها گاهی به صورت یک آیه تمام و گاهی بخشی از یک آیه است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- صحیفه کامله سجادیه، (۱۳۸۶)، ترجمه و شرح آیه الله میرزا ابوالحسن شعرانی، قم، قائم آل محمد (ص)،
- صحیفه کامله سجادیه، (۱۳۷۵)، [بی‌تا]، ترجمه و شرح سید علینقی فیض الاسلام، تهران،
۱. آقا بزرگ طهرانی، محمدحسین، [بی‌تا]، الذریعة إلی تصانیف الشیعة، بیروت، دار الأضواء.
۲. ابن ابی الاصبغ، عبدالعظیم بن عبدالواحد، (۱۳۶۸)، بدیع القرآن، ترجمه سیدعلی میرلوحی، مشهد، آستان قدس رضوی.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (۱۳۵۳هـ)، معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعة و أسماء المصنفین منهم قدیماً و حدیثاً، عنی بنشره عباس إقبال، طهران، فردین.

۴. ابن معتز، عبدالله بن محمد، [بی تا]، البديع، تحقیق محمد عبدالمنعم الخفاجی، بیروت، دار الجیل.
۵. ابوالفرج الاصفهانی، علی بن حسین، (۱۴۰۷هـ)، الاغانی، شرح و کتب حواشیه سمیر جاسم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۶. خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، (۲۰۰۳م)، الإيضاح فی علوم البلاغة، وُضِعَ حواشیه إبراهيم شمس الدين، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۷. حکیمی، محمد رضا، (۱۳۶۴)، ادبیات و تعهد در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. داد، سیما، (۱۳۷۱)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید.
۹. رادفر، ابوالقاسم، (۱۳۶۸)، فرهنگ بلاغی و ادبی، تهران، اطلاعات.
۱۰. شمیسا، سیروس، (۱۳۶۸)، نگاهی تازه به بدیع، تهران، فردوس.
۱۱. شیخ بهائی، محمد بن حسین عاملی، (۱۴۱۰هـ)، الحدیقة الهالیه، تحقیق علی الموسوی الخراسانی، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
۱۲. صادقیان، محمدعلی، (۱۳۷۹)، زیور سخن در بدیع فارسی، یزد، دانشگاه یزد.
۱۳. صدر، حسن، [بی تا]، تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، عراق، شركة الصدر.
۱۴. صفی الدین الحلّی، عبد العزیز بن سرايا، (۱۴۱۲هـ)، شرح الکافیة البديعية، تحقیق نسیب نشاوی، بیروت، دارصادر.
۱۵. ضیف، شوقی، (۱۳۹۱هـ)، البلاغه تطور و تاریخ، مصر، دار المعارف.
۱۶. گرکانی، محمدحسین، (۱۳۷۷)، ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، تبریز، احرار.
۱۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳هـ)، بحار الأنوار لذُرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۸. مدنی، علی خان بن أحمد، [بی تا]، ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین (ع)، تحقیق محسن حسینی امینی، ۷ج، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۹. میدانی، احمد بن محمد، (۲۰۰۳م)، مجمع الأمثال، تحقیق و شرح و فهرسة قصی الحسین، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
۲۰. نراقی، احمد، [بی تا]، معراج السعادة، تهران، مبین و رشیدی.